



«پان اسلامیزم امان الله خان»؟

اخیراً، "کاندید اکادمیسین سیستانی" در مقاله جالب ایشان تحت عنوان: "پان اسلامیزم امان الله خان در تضاد با منافع بلشویکیها وانگلیسها آیا روس ها بچه سقور را به قدرت رساندند؟"، مطالب زیادی را نوشته اند، که این خواننده، قابل مکتب نمی دیده است. اما آنچه تا اکنون، این خواننده در رابطه با معنی این اصطلاح "پان اسلامیزم" در ادبیات سیاسی فهمیده است، و هم اگر، "چنین یک مشی و روش سیاسی"، با خطوط کلی، سیاست "اصلاحی" و "ریفرمهای تجدد طلبانه" در دوره "امانی" مقایسه شود، مطابقت کامل نشان نخواهد داد. اصطلاح "پان - اسلامیزم" (*Pan-Islamism*) را در زبان عربی، تحت الفظی "الوحدة الإسلامية" معنی کرده اند، که در زبان دری ما هم "وحدت اسلامی" مفهوم است.

اما این کلمه، به نوعی از "حرکت سیاسی" اطلاق می گردد، که پیروان این آیدیالوژی سیاسی، "وحدت مسلمانان را در تحت اداره یک دولت اسلامی"، توصیه می کنند و پیروان آنها، اغلباً یا "خلافت" می خواهند و یا چنان سازمان بین المللی را هم می طلبند، که اصول اسلامی، در تحت حاکمیت آن سازمان، مرعی الاجرا باشد. بعضاً ازین اصطلاح نوعی از "ملی گرایی" یا "نیشنلیزم" مذهبی را هم، افاده می کنند. البته "پان - اسلامیزم"، از "آیدیالوژی پان - ناسیونالیستی (نیشنلیستی)"، تفاوت دارد. درین جا، این منبع نشراتی، "پان - عربیزم" را مثال می دهد، که موضوعات "کلتور"، روابط و مشخصات "ایتنی" را بمثابة عوامل یا "فکتورهای" مقدماتی، در جهت وحدت، از آن حذف می کنند. "سید جمال الدین افغان" را یکی از "پان - اسلامیزم" یاد کرده اند، طوری که در موقف او نسبت به دیگران، فرق نیز می بینند، از تفصیل بیشتر درینجا، صرفنظر می گردد. ("ویکیپدیا")

دوران "صعود" و "نزول" "امیر امان الله خان" ("پادشاه امان الله خان") برای همه معلوم است، اما آنچه قابل یادآوری خواهد بود، اینست، که هیچ حرکت و قدرت سیاسی در جهان ما، فارغ از احتمال "نفوذ" مخالفان آن، در زیر جامه حامی، نخواهد بود. برای اینکه به ماهیت اصلی یک برنامه سیاسی و نتایج حاصله از آن، بهتر پی ببریم، باید دانست که یک حاکمیت سیاسی دارای چه "شکل و ساختار اداری" و هم دارای "چه" محتوای مشی سیاسی است، جامعه تحت اداره آن قدرت خود در چه موقف و در چه وضعیت انکشاف اجتماعی - اقتصادی و سیاسی، قرار دارد و هم رابطه میان دستگاه حاکم یک "رژیم" با رعیت یا اتباع آن چگونه است؟ قبل از اینکه، بر برخی از شاخص های مهم سیاست "دوره امانی"، نظر انداخته شود، باید دیده شود که "شهزاده امان الله"، در

چه مرحله، آموزش سیاسی را فرا گرفته و در چه مناسبات "اجتماعی"، "فامیلی" و "امکانات فردی"، و هم چنان در چه شرایط مناسبات بین المللی، بمقام "پادشاهی" قدم گذاشته اند؟

لازم دیده می شود تا حد اقل یک تصویری از ساختار سیاسی - اجتماعی آن زمان افغانستان را در نظر بگیریم. درینجا، به اثر تحقیقاتی (ترجمه آن بزبان آلمانی، در دسترس نویسنده قرار دارد) یک "کاندید علوم تاریخ"، که در "اکادمی علوم اتحاد شوروی"، تحت عنوان: "افغانستان در مرحله نخست انکشاف مستقل آن (۱۹۱۹م - ۱۹۲۹م)"، به چاپ رسیده است، نظر می اندازیم: در مقدمه همین تحلیل ۲۶ صفحه یی می نویسد:

« افغانستان در مرحله قدم برداشتن به قرن بیست، در انکشاف اجتماعی و اقتصادی، در مقایسه با کشور های همجوار آن، بطور قابل ملاحظه، عقب مانده بوده است. در روسیه، ترکیه و ایران، انقلاب های بورژوازی، به پختگی تقرب می کرد. در هندوستان و چین جنبش های ضد امپریالیستی توسعه می یافت، که در مسیر حرکت آن، بورژوازی جوان راه را برای کسب قدرت، هموار می ساخت. اما در افغانستان عناصر منفرد سرماپداری در حال نطفه گرفتن بوده است. کشور هنوز در قید و بند "فیودالیزم" قرار داشته است...»

آنچه نویسنده این مقاله، لازم به تذکر می داند اینست، که در ساختار اجتماعی افغانستان، در آن مرحله، "فیودالیزم" بعنوان یک "سیستم"، با آن ساختار و نقش و مفهومی که در اروپای "غربی" تعریف شده است، مطابقت کامل نداشته است. افغانستان، نه تنها یک کشور "کثیرالایتنی" بوده و هست، بلکه در انکشاف مراحل تاریخی، به ارتباط "تیرو های مؤلده" و مناسبات تولیدی، "گذار کامل" هم، صورت نگرفته است. یعنی بدون بقایای مراحل "قبلی"، از یک مرحله تاریخی به مرحله تاریخی بعدی آن، هیچ گذار خالص تحقق نیافته است. با وجود آنکه عناصر "فیودالی"، به ارتباط مناسبات ملکیت بر زمین، از همان آغاز "نفوذ دین اسلام"، بخصوص در بین "اقوام پشتون"، تشکل و رشد تدریجی آنرا نشان می دهد. اما موجودیت "مالکین زمین"، و موقف آنها، بحالت "دوگانه"، بخصوص در بین اقوام پشتون، با قوت بیشتر، در مقایسه با گروپ های "ایتنی" دیگر، تا همین امروز محسوس است.

بعبارت دیگر، هستند مالکین بزرگ زمین، که در پهلوی استفاده از امکان توان مالی یا ملکیت، از روابط "خونی" و مناسبات قومی نیز، در تحکیم مواضع قدرت آنها، استفاده می کنند. ما ممکن در هیچ زمان، به صلح نرسیم، هر گاه بطور دوامدار، در مناسبات این کشور با کشور های خارجی و یا در امر بررسی مسایل بین گروپ های اجتماعی - سیاسی در داخل کشور، برخورد عینی و بی طرفانه هم نداشته باشیم. بزرگی کشور ما، از راهی حاصل نخواهد شد، هر گاه ما، در هر نقطه دنیا، فقط دشمن خلق کنیم.

محقق، در همین تحلیل خویش، در حالیکه از "خط دیورند" و "سیاست تفرقه انداز و حکومت کن"، سیاست استعماری انگلیس نیز یاد می کند، باز هم سیاست "امیر حبیب الله (۱۹۰۱م تا ۱۹۱۹م)" را، سیاست "تجرید کننده" نامیده، طوری معتقد است که این حمایت "امیر" از "مواضع فیودال ها" بوده است، که مانع "انکشاف نیرو های تولیدی" در کشور می گردیده است. این وضعیت باعث بروز نا راضی ها، در قشر های وسیع جامعه، با افکار مترقی گردیده است. حتی از یک "عمل مسلحانه" در سال ۱۹۱۲م تا ۱۹۱۳م نیز تذکر بعمل می آید. درین مرحله، محقق که "تشدید" تضاد های ناشی از وضعیت اقتصادی، اجتماعی و "مبارزه طبقاتی" را هم ذکر

می کند، مدعی است، که در کشور "**جنبش برای استقلال ملی**" هم شکل می گرفته است. در سال ۱۹۱۱م، "سراج الاخبار"، به نشر آن، آغاز می کند و در حقیقت بعنوان ناشر افکار "**جوانان افغان**" شناخته می شود. (صفحه ۱۴۴).

در جریان "جنگ اول جهانی" از تلاش "قیصر آلمان" و موضوع "اعزام یک هیأت" به دربار "امیر حبیب الله خان (سراج)" واقف هستیم. از آنجائی که "قیصر آلمان"، در مخالفت با برتانیه، تلاش ورزیده است، تا با "طرفداری از مسلمانان" تحت استعمار برتانیه، قیام های ضد "برتانوی" را تحریک نماید، ممکن است، بعضاً ازین موقف هم، تعبیر ناقص گرفته باشند، که گویا همه مسلمانان باید از "آیدیالوژی"، "پان - اسلامیزم" پیروی کنند. معلومات بیشتر را، در باره سفر "هیأت" آلمانی، در لینک های ذیل می توان مطالعه کرد. در یک قسمت می خوانیم:

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha PDF/ma_yosufi_almanha_wa_afghanha_eqdam_p_enhan_1.pdf

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha PDF/ma_yosufi_almanha_wa_afghanha_eqdam_p_enhan_1.pdf

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha PDF/ma_yosufi_almanha_wa_afghanha_eqdam_p_enhan_2.pdf

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha PDF/ma_yosufi_almanha_wa_afghanha_eqdam_p_enhan_2.pdf

http://www.afghangerman.net/upload/Tahlilha PDF/ma_yosufi_almanha_wa_afghanha_eqdam_penhan_3.pdf

وضعیت زمانی بهتر گردید، وقتی امیر در اواخر اکتوبر، بلاخره حاضر گردیده بود، تا مسافرت سیاسی عجیب را ببیند. سه عراده «رول رويس» مهماتان غربی را به فاصله چند کیلومتری ماقبل کابل، قصر تابستانی حکمروا، بر یگانه سرک پخته، بردند. بعنوان علامت قدرت، قبل از مقر تابستانی، پنج قیل به زنجیر بسته بوده اند. با لباس رسمی، تکیه بر عساکر کردش یا طلایی، پادشاه هینت را پذیرفت و بدون سوی تفاهم واضح ساخت: « من بشما بعنوان تاجر می نگرم، که اموال فروشی خود را پیش رویم به نمایش می گذارید. از جمله من آنچه را انتخاب می می نمایم که پسند کنم.»

از همه به کمترین سطح دو هندی خوش آمد. در آخرین لحظات در مهمانخانه پادشاه، فرستاده یا مأمورین مخفی آلمانی هم احساس نمودند، که این به اصطلاح شهزاده، شخص کاملاً بی نام و نشان بوده است و همراه او، دانشمند-اسلامی، برکت الله هم، نزد معتقدین راسخ اسلام در کابل انتباه ناچیز از خود بجا گذاشته است.

لیکن همچنان نامه که با ماشین تایپ از جانب قیصر تهیه شده بود، قدرتمند را دلسرد و نا امیدوار ساخت. ازین نامه هیچ چیز برایش بطور کافی جذاب بنظر نرسید، که بر اساس آن جبهه را تغییر داده می توانست.

لیکن بیشتر «هینتیگ» و «نیدرمایر» با صحبت های ماهرانه و شنیدن صبورانه در دربار دولتی، پیروزی حاصل نمودند. بخصوص نزد صدر اعظم (Kanzler) «رایش»، نصرالله، برادر امیر و پسر سوم امیر، در آنزمان امان الله ۲۳ ساله، در رابطه با آلمانها و گزارشات آنها، دلچسپی زیاد نشان داده، آنها را با «ناسیونالیست» های افغان با موقف ضد برتانوی، به نشست آوردند.

گزارش "شپینگل"، اعزام آن هیأت "قیصر" آلمان را، یک "سفر ماجرا جویانه" خوانده است، نتایج آنرا ناکام ارزیابی نموده است. زیرا هدف داشته است، تا افغانها را به قیام "علیه اشغالگران انگلیسی" آماده سازد. درین راه، "قیصر" مصمم بوده است تا "اسلحه" و مهمات به اختیار افغانها قرار دهد. از طریق تدارک جنگ درین

منطقه، امیدوار بوده است، بر "انگلیس" از طریق "جنگی های افغان"، چنان فشار وارد آورد، که آنکشور مجبور شود تا قوای لازم آنرا، از اروپا بدانجا اعزام دارد. بدینترتیب، بدون تردید، آلمانها، به امید تخفیف فشار در جبهات آنکشور، در اروپا، بوده اند.

بدون شک "امیر حبیب الله خان (سراج)"، در تحت کنترل و نفوذ "هند برتانوی" بوده است، و در نتیجه به اهداف اصلی "هیأت آلمانی" جواب مثبت نداده است. اما این سفر باز هم ممکن، بر جریانات در داخل کشور ما هم، بی اثر نبوده باشد. "امیر" توانست، بر طبق فیصله "لویه جرگه"، "بی طرفی افغانستان" را در جنگ اول جهانی، اعلان نماید، اما حوادث بعدی نشان داده است، که حتماً بعضی از "حلقات" سیاسی آنزمان، متمایل بوده اند، که "امیر"، باید بر حسب پیشنهاد آلمانی ها، مبنی بر اقدام به جنگ با انگلیس، عمل می نمود.

از گزارش همین سفر بر می آید که "شهزاده امان الله"، باید از جریان صحبت ها و تماس ها با اعضای هیأت آلمانی، الهاماتی هم، حاصل نموده باشد. قسمتی از صحبت "امیر" با هیأت آلمانی، در متن کاپی شده، در صفحه قبل دیدیم. این دیدار در حالی صورت گرفته است، که "شهزاده امان الله"، "پسر سوم امیر" و هم برادر "امیر"، که در عین زمان در مقام "صدر اعظم" رژیم پادشاهی قرار داشته است، در صحبت حضور داشته اند.

"جنگ اول جهانی" را با مهر "ناسیونالیزم" در "اروپای غربی" نیز یاد نموده اند. در جریان سالهای جنگ، و در ختم آن، وضعیت کیفی کاملاً جدیدی در مناسبات بین المللی بوجود آمد. "پادشاهی آلمان" ("رایش آلمان") سقوط نمود، انقلاب "اکتوبر" هم در "روسیه"، رژیم "تزاری" را سقوط داده، نظام "سوسیالیستی" و "دیکتاتوری پرولتاریا" را بنیاد نهاد. ازین فرصت مردمان، کشور های تحت تسلط استعمار نیز استفاده نموده اند. بتدریج جنبش وسیع بر ضد استعمار برتانوی، کسب شدت می نماید. بناءً رژیم بعدی در روسیه را، با "رژیم تزاری" در یک هدف دیدن، قابل سؤال بوده می تواند.

مؤلف تذکر می دهد که: "در فبروی ۱۹۱۹م" امیر بقتل می رسد. پسر سوم امیر، "شهزاده امان الله"، رهبری کشور را دست می گیرد. (در رابطه با قتل، منابع مختلف خبر های متضاد را هم، بدست نشر سپرده است، که عاری از فضای شک و تردید، نسبت به "قاتل" اصلی نمی باشد. حتی، تا همین امروز هم می توان، فقط بعنوان یک حقیقت پذیرفت، که کشته شده است. اما اینکه چگونه و بدست کی کشته شده است، نظرات بر طبق پرنسیپ "گیلاس نیمه خالی و یا گیلاس نیمه پر"، طوری منتشر می گردد، که همه و همه یا بر حدسیات استوار است و یا اینکه زمامداران وقت، حقایق را پوشانیده اند. قتل یک پادشاه، که یک «قتل سیاسی» بوده است، در دست یک «جنایتکار» نا معلوم، از جهات مختلف قابل دقت است. در حوادث «جنائی» عادی، کارشناسان، مجرم اصلی را نخست، بر اساس انگیزه، تحت مشاهدات قرار می دهند. چنین حالاتی هم رخ می دهد، که کسی با اعتراف نا درست، تلاش می ورزد، تا «مجرم» اصلی را بپوشاند. وقتی پای مسئولین دولتی و سیاسی در میان باشد، همچو مجرمین اصلی هیچگاه شناخته شده نمی تواند. بعضی ها برای قناعت خود شان، می پرسند، که چه کسی و یا چه کسانی از چنین حادثه به احتمال قوی، «سود» می برند. در موضوعات سیاسی، طیف های اجتماعی «حامی» و «مخالف» می تواند، خیلی زیاد باشند. این نویسنده، در بررسی چنین موارد فرصت و امکان برای خود، نمی بیند.)

در شرایط و احوالی که "پسر سوم امیر"، "شهزاده امان الله"، رهبری کشور را در دست می‌گیرد، خیلی وضاحت هم بنظر نمی‌رسد، که با چه تناسب "قوت" بیشتر، نسبت به پدر، در داخل کشور جانبدار داشته بوده باشد. محقق قدرت رهبری را به "جوانان افغان" نسبت می‌دهد، که برخی‌ها، "شهزاده" را اقلأ در تماس با آنها، بعضی‌ها حتی ایشان را در مقام "رهبری" "جوانان افغان"، می‌دانسته‌اند. البته از "محافل" دیگری هم در تحت نام "مشروطه خواهان" نیز یاد شده است، که خواهان ریفرم بر طبق تجارب غرب بوده‌اند و در آغاز از «امیر جوان» حمایت می‌نموده‌اند.

این چنین موقف، با موضعگیری "پان اسلامیت‌ها" نسبت به "تمدن غرب"، کاملاً در ضدیت و در خصومت شناخته می‌شده است. این بدین معنی است، که چون سیاست "تجدد" و "ریفرم‌های امیر امان الله خان"، صریحاً در همان آغاز از حمایت "جوانان افغان" و "مشروطه خواهان" برخوردار بوده است، بناءً نزدیکی امیر، با آیدیالوژی «پان اسلامیزم» منطقی بنظر نمی‌رسد. "جوانان افغان" و "مشروطه خواهان" که بر "ضد استعمار" و برای "کسب استقلال" بوده‌اند، در عین حال از "مدرنیزم" و دروازه‌های باز روابط با "غرب" و از تعمیق و توسعه "مناسبات این کشور با آنها، حمایت می‌نموده‌اند، هیچگاه مشوره چنین مثنی سیاسی را، به "امیر" نمی‌داده‌اند. اما اینرا هم نمی‌توان تصور نمود، که سیاست "امیر تجدد طلب"، در مطابقت با سیاست و مثنی "پان اسلامیزم" طرح ریزی شده باشد. در عین زمان، مؤرخین، "جوانان افغان" را طرفدار "آزادی" تعریف نموده، در مقابل آنها، "آیدیالوژی" "کهنه سالان افغان" که از حمایت روحانیون متعصب برخوردار بوده‌اند، قرار داشته‌اند و توسط برادر امیر حبیب الله خان، بنام "نصرالله خان" حمایت و رهبری می‌گردیده‌اند. "نصرالله خان" را سایر منابع حامی "بنیادگرایان اسلامی"، می‌نامیده‌اند.

"جوانان افغان" و "مشروطه خواهان" را، بیشتر در جمله هواداران، این "پیشنهاد آلمان‌ها"، یاد کرده‌اند. از انجام سفر "شاه امان الله" به اروپا، که در "آلمان" با استقبال بی نظیر روبرو شده است، و هم چنان، از تلاش‌های پادشاه در امر جلب کمک‌های آلمان، بشمول روابط عمیق با رژیم "اتا ترک" در ترکیه هم، به هیچ صورت نمی‌توان آیدیالوژی "پان اسلامیزم" و یا نیات «پادشاه» را برای، "تأسیس خلافت"، نتیجه گرفت.

فکت‌ها و حقایق چند، چنین گمان را هم چنان تقویت می‌بخشد، که ممکن است، "اظهارات" و "موضعگیری‌های"، بعضی از اعضای حکومت، در اولین ماه‌های بعد از اعلان "استقلال" نیز، چنین انتباهی را بوجود آورده باشد، که گویا، "امیر امان الله خان" هم پیرو آیدیالوژی و طرح‌های "پان اسلامیت‌ها" بوده باشد. همین لحظه، نویسنده، متن مذاکرات "هیأت افغانی" را بیاد می‌آورد، که تحت ریاست "علامه محمود طرزی"، اولین وزیر خارجه بعد از استرداد استقلال، (که عبدالهادی "داوی" (مدیر عمومی سیاسی در وزارت خارجه) و "غلام محمد خان" نام، نیز در جمله اعضای هیأت، شامل بوده‌اند)، با "هیأت هند برتانوی" تحت ریاست، "دابس" در "میسوری" یا "منصوری" هند و بعداً در کابل، انجام یافته است. در جمله آنها، از جانب "عبدالهادی داوی" بعنوان مثال و بطور مشخص در جریان صحبت‌ها، اظهاراتی هم در باره خواست "مسلمانان" و هم موضوعات "خلافت" بعد از "سقوط امپراتوری عثمانی"، صورت گرفته، که در "پروتوکول قلمی"، از نظر این نویسنده گذشته است.

همین مقام آنوقت، بشکلی از اشکال، هم چنان اظهاراتی نیز داشته است، که در حقیقت "ادعای ارضی" از آن، در برابر "هیأت هند برتانوی"، افاده می گردیده است، در حالیکه موضوع "خط دیورند"، بعد از استقلال هم، بهمان حالت قبلی آن، باقی می ماند. "عبدالهادی داوی"، زمانی برای حل و فصل مسایل در "بخارا..."، بحیث نماینده خاص و با صلاحیت بیحد، از جانب وزیر خارجه و "پادشاه" فرستاده می شود. در یکی از نامه های موجود در "آرشیف" وزارت خارجه، به رهبری دولت، در مورد سبکدوشی و "اعزم سفیر وقت"، با معیت محافظ، فقط خبر می دهد. همین "عبد الهادی داوی"، بحیث اولین سفیر پادشاهی افغانستان به "لندن"، اعزم می گردد. در مدت "مأموریت" او در "لندن" و بعداً در "برلین"، شواهد انکار نا پذیر در اسناد تاریخی مانده است، که رشته های روابط "عبدالهادی داوی" را با "اسلامیست های عرب و ترک"، خاصاً ثابت می سازد. اسناد از زمان مأموریت و اقامت او در خارج، در "آرشیف" وزارت خارجه، وجود دارد.

صاحب نظرانی هم حیات اند، که از عضویت نامبرده، بطور شفاهی، در "سازمان بین المللی اخوانی ها"، نیز تذکر داده اند. مطالعه و تحلیل شیوه برخورد "حکومت ده ماهه"، «امیر حبیب الله خادم دین رسول الله»، مسمی به "بچه سقاء" که بعضاً از او بنام "دزد" نیز یاد کرده اند، بعد از سقوط "دوره" "امانی"، در برابر "عبدالهادی داوی" و هم سالهای "زندان" و در سالهای بعد از زندان، هم چنان در مقام "ریاست مشرانو جرگه"، ممکن است، حقایقی را بدست دهد، که احتمالاً بر طبق چنان اسناد یک مقام سیاسی آن رژیم، از جانب ناظران، اشارات نسبت دادن، به آیدیالوژی "پان - اسلامیستی"، به سیاست "شاه امان الله"، صورت گرفته باشد.

با وجود آنکه "امیر حبیب الله خان (سراج)"، بدون شک در تحت کنترل و نفوذ "هند برتانوی"، به اهداف اصلی "هیأت آلمانی" جواب مثبت نداده است، اما این سفر بر جریانات در داخل کشور ما هم، باید بی اثر نبوده باشد. امیر توانست، بر طبق فیصله "لویه جرگه"، "بی طرفی افغانستان" را در جنگ اول جهانی، اعلان نماید، اما حوادث بعدی نشان داده است، که حتماً بعضی از "حلقات" سیاسی آنزمان، متمایل بوده اند، که "امیر"، باید بر حسب پیشنهاد آلمانی ها، مبنی بر اقدام به جنگ با انگلیس، عمل می نمود.

"جنگ اول جهانی" را با مهر "ناسیونالیزم" در "اروپای غربی" یاد نموده اند. در جریان سالهای جنگ، و در ختم آن، وضعیت کیفی کاملاً جدیدی در مناسبات بین المللی بوجود آمد. "پادشاهی آلمان" ("رایش آلمان") سقوط نمود، انقلاب "اکتوبر" هم در "روسیه"، رژیم "تزاری" را سقوط داده، نظام "سوسیالیستی" و "دیکتاتوری پرولتاریا" را بنیاد نهادند. ازین فرصت مردمان، کشور های تحت تسلط استعمار نیز استفاده نموده اند. بندریج جنبش ضد استعمار برتانوی، کسب شدت می نماید.

در شرایط و احوالی که "پسر سوم امیر"، "شهزاده امان الله"، رهبری کشور را در دست می گیرد، خیلی وضاحت هم بنظر نمی رسد، که با چه تناسب "قوت" بیشتر، نسبت به پدر، در داخل کشور، جانبدار داشته بوده باشد. محقق قدرت رهبری را به "جوانان افغان" نسبت می دهد، که برخی ها، "شهزاده" را اقلأ در تماس با آنها می دانسته اند. البته از "محافل" دیگری هم در تحت نام "مشروطه خواهان" نیز یاد شده است، که خواهان ریفورم بر طبق تجارب غربی بوده اند. در آغاز، رهبر جوان، بنام "امیر امان الله خان" و بعداً بنام "شاه امان الله" لقب اختیار می کند و بعد از استقلال هم، صفت "غازی" نیز با القاب ایشان، علاوه می گردد. بدون شک "ریفورم هایی" را که

"پادشاه جوان" براه انداخته است، از جانب همان نسل جوان و "مترقی" مورد پشتیبانی قرار می گرفته است. بر خلاف "بنیادگرایان اسلامی" بر آن مهر تکفیر می کوبیده اند.

در زمان، ناراضی های کتله های اجتماعی، که در دوره "امیر حبیب الله خان (سراج)" در مورد آن، حتی از برخورد های مسلحانه نیز سخن زده شده است، وضعیت زندگی باشندگان دهات و "دهقانان" چگونه بوده است؟ آنچه غیر قابل انکار است، طرفداران "شاه"، کسی را که به پادشاهی "غازی امان الله خان"، خاتمه بخشیده است، "باندیت" و "دزد" یاد نموده اند. منابع دیگری هم برخلاف، از او بعنوان "رهبر جنبش دهقانی" یاد کرده اند. این در حالی است، که در باره چنان یک "جنبش دهقانی" معلومات کافی هم، در دست نیست. پس چه عجیب تصادف بوده است، که "شانس" پادشاهی، بدون موجودیت یک "سازمان"، برای یک "باندیت" با آن "سادگی" مساعد می گردد. آنچه بوضاحت بیشتر تحریر یافته است، در سالهای "قیام یا شورش اقوام شنواری" در نزدیکی سرحد، با "هند برتانوی" علیه حکومت مرکزی، بیشتر، از نشرات انگلیسی طوری تذکر داده شده است، که فاقد تحریک نبوده است.

وقتی افغانستان به استقلال خویش نائل می آید، آن "قدرت جدید" در شمال کشور، که در سابق، زمامداران قبلی "تزاری" آنها، "ستینس حایل" یا "بفر ستیت" را بر کشور ما، مشترکاً با برتانیه استعماری تحمیل نموده بودند، «بحیث اولین» کشور، استقلال افغانها را برسمیت شناخته است.

